

زنان باید با شوونیزم

وسلطه پذیری حاکم بر روح و روان خود بکنند

امروز بورژوازی و مبلغین شان نظریه‌های گوناگونی درباره موقعیت اجتماعی زنان نسبت به مردان مطرح می‌کنند و از آزادی، برابری، مساوات و خاصاً آزادی زنان صحبت می‌نمایند.

اشغال‌گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا به بهانه "آزادی زنان از چنگال طالبان" به افغانستان تجاوز نمودند و افغانستان را به مستعمره تمام عیار خود تبدیل کردند، در ظرف بیست سال اشغال کشور آن‌ها همراه با رژیم پوشالی و تمامی تسلیم طلبان داد و فریاد در باره "آزادی زنان" راه انداختند و طوری وانمود ساختند که گویا زنان کشور به آزادی رسیده اند و از بابت حقوق اجتماعی با مردان برابر اند! برای این که بتوانیم این موضوع را از نظر علمی به بحث بگیریم و به نتایج صحیح و علمی این داد و فریادها دسترسی پیدا کنیم، مختصراً نظری به جنبش زنان در دهه چهل خورشیدی می‌اندازیم و سپس این موضوع را با اهداف شوم امپریالیزم تا کنون بررسی می‌کنیم.

پنجاه و شش سال قبل از امروز یعنی در 13 میزان 1344 خورشیدی، سازمان جوانان مترقی افغانستان تشکیل گردید. تشکیل این سازمان در حقیقت به مفهوم بنیان‌گذاری جریان دموکراتیک نوین افغانستان یعنی شعله جاوید بود. در سال 1346 خورشیدی بنیادگرایی مذهبی در شهر کابل و سایر ولایات زیر نام "جوانان مسلمان" به رهبری غلام محمد نیازی عرض اندام نمود که از طرف رژیم شاهی و امپریالیزم غرب مورد حمایت قرار گرفت. این دسته بعداً نام "اخوان المسلمین" را بر خود نهادند.

روز نامه گهیخ در سال 1968 میلادی (1347 خورشیدی) از طرف بنیادگرایان اسلامی به انتشار آغاز نمود. سردبیر این روزنامه منہاج الدین گهیخ بود که مورد حمایت امپریالیست‌های غربی و دولت وقت قرار داشت.

این باند تباه‌کار در جریان دهه پنجاه خورشیدی از هیچ جنایتی دریغ نرورید، حتی به روی دختران جوان اسید پاشید و در سال 1351 خورشیدی سیدال سخندان شاعر معروف کشور، بدست گلبدین الدین جنایتکار به قتل رسید.

جریان دموکراتیک نوین در طول دوران حیات مبارزاتی پنجاه و شش ساله خود در مبارزات ضد ارتجاعی، ضد امپریالیستی و ضد سوسیال امپریالیستی قربانی‌های بی‌مانندی را متقبل گردیده است، هزاران نفر از رهبران، کادرها و صفوف این جریان جان‌های شیرین شان را از دست داده اند. جریان دموکراتیک نوین در اوج فعالیت‌های مبارزاتی خود در دهه چهل خورشیدی توانست که کتله‌ای وسیعی از دختران مکاتب ولایات و پوهنتون‌های کابل و ننگرهار را در صفوف خود جذب نماید. این موضوع را با جرئت می‌توان بیان نمود که اکثریت (90 درصد) دختران مکاتب ولایات و پوهنتون‌های کابل و ننگرهار در صفوف جریان دموکراتیک نوین فعال بودند و بطور وسیع در تظاهرات شرکت می‌کردند. در این زمان رقابت میان سوسیال امپریالیزم "شوروی" و امپریالیزم غرب بر سر افغانستان به شدت جریان داشت. سوسیال امپریالیزم "شوروی" برای سبقت جستن از رقیبش توانست با یک کودتا توسط اجیران خویش در 26 سرطان 1352 خورشیدی داودخان را به قدرت رساند و به تعقیب آن کودتای هفت ثور 1357 خورشیدی را برنامه‌ریزی نمود و مزدوران خلقی، پرچمی اش را به براریکه قدرت نشانند و به تعقیب آن افغانستان را از زمین و هوا مورد حمله قرار داده و کشور را تحت اشغال خود درآورد. این اشغال فرصت مناسبی را برای امپریالیزم غرب مهیا نمود تا رقیبش را در افغانستان زمین‌گیر نموده و به زانو درآورد.

امپریالیزم امریکا و متحدان ناتویی اش بالفعل به فکر سازمان‌دهی اخوان المسلمین در پاکستان گردیدند و به کمک آی اس آی پاکستان این باند را سازمان‌دهی نموده و از لحاظ مالی کمک نمودند و به تجهیز نظامی شان پرداختند. در این زمان زنان مبارز علیه کودتاچیان هفت ثوری و اشغال‌گران سوسیال امپریالیست "شوروی" عکس‌العمل نشان داده و به تظاهرات خیابانی پرداختند.

تظاهرات زنان با سببیت ددمنشانه سرکوب گردید. ناهید کشته شد و تعداد زیادی از زنان زخمی گردیده و تعدادی بازداشت و روانه زندان گردیدند.

در ابتدای جنگ مقاومت علیه رژیم مزدور و اربابان سوسیال امپریالیست شان زنان در جنگ شرکت داشتند. در سال 1979 میلادی زنان و مردان نورستان به رهبری انور امین در حالی که تعداد کمی تفنگ کهنه داشتند بالای پوسته پولیس حمله نمودند و توانستند که پوسته را نابود نموده و سلاح‌های شان را به غنیمت بگیرند. در همین سال اولین روزنامه نورستان بنام "جبهه نورستان" منتشر گردید، این روزنامه از قهرمانی زنان مبارز تجلیل بعمل آورد. این روزنامه درباره جان‌فشانی و قهرمانی زنان چنین نوشت: «آن‌ها (زنان) خون خود را مانند لاله‌های سرخ بهاری در راه انقلاب اسلامی فدا کردند.» در هرات بعد از مرگ ارباب غیاث در ولسوالی رباط سنگی دخترش مسئولیت فرماندهی گروپ پدرش را به عهده گرفت، زمانی که پای اخوان به منطقه رسید برای منصرف کردن دختر ارباب غیاث از جنگ، آن قدر فشار بر او وارد ساختند که بالاخره مجبور به تسلیمی به رژیم مزدور روس‌ها گردید. در این میان فقط قوماندان کفتر در ولایت بامیان از گزند جهادی‌ها در امان ماند و توانست که در طول جنگ مقاومت، خود و گروپش را حفظ نماید. آن‌هم به این دلیل که احزاب جهادی سنی مذهب در منطقه وجود نداشت، از یک طرف احزاب شیعه (نصر، سپاه ...) به رهبری ایران با شورای اتفاق به رهبری بهشتی مصروف جنگ‌های ارتجاعی داخلی بودند، فرصت پیدا نکردند که به قوماندان کفتر مزاحمت ایجاد کنند. البته عدم مزاحمت این احزاب ارتجاعی به قوماندان کفتر علاوه بر این که مصروف جنگ‌های داخلی ارتجاعی بودند، دوری قوماندان کفتر از دسترس ایشان نیز بود. قوماندان کفتر از قوم تاتار و سنی مذهب بود، در یک منطقه دور افتاده شمال بامیان با گروپش زندگی می‌نمود. به این ترتیب برای قوماندان کفتر کدام مزاحمتی ایجاد نگردید. در دیگر نقاط افغانستان که جنگ مقاومت علیه روس‌ها ادامه داشت جبهات جنگ از حضور زنان محروم بود. بعد از فروپاشی رژیم مزدور نجیب و بقدرت رسیدن جهادی‌ها هیچ پست و مقامی به قوماندان کفتر داده نشد. این سیاست، ناشی از شئونیزم غلیظ جنسیتی جهادی‌ها بود. آن‌ها نمی‌خواستند که نام قوماندان کفتر زبان زد توده‌ها گردد. زیرا مطرح شدن قوماندان کفتر بیان‌گر این امر می‌شد که زنان توانایی آن‌را دارند که در تمامی جنگ‌های رهائی‌بخش نقش به‌سزائی بازی نمایند. جامعه مردسالار هیچ‌گاه نمی‌خواهد که این نقش را برجسته سازد، بل که بیش‌تر کوشش می‌نماید تا مانع نقش زنان از هر گونه حرکات و بخصوص حرکات نظامی گردد. دخالت زنان در امور سیاسی و نظامی سیستم مردسالار را به مصاد می‌کشد، و تا حدودی عرصه زندگی دکانداران دین را تنگ می‌نماید. بناء جامعه مردسالار با تمام توان و توش می‌کوشد تا زنان را به سمت سیاست‌های ارتجاعی سوق دهد و بدین طریق بتواند آن‌ها را کنترل نماید. بعد از تصرف رهبری احزاب جهادی بر جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم و رژیم دست‌نشانده اصلاً به زنان اجازه داده نشد که دیگر در جنگ مقاومت شرکت نمایند. در طول دوران جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست زنان نیز قربانی‌های بی‌مانندی را متقبل گردیدند.

امپریالیزم امریکا و متحدینش به خوبی می‌دانند که در کشورهای تحت اشغال مانند افغانستان، مبارزه زنان نقش عمده ای در پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ایفا می‌کند، هم چنین آن‌ها این مسئله را درک کرده اند که در کشورهای اشغال شده جنبش زنان نه تنها قیود مردسالاری و پدرسالاری را زیر ضربت قرار می‌دهد، بل که در قدم اول توجه این جنبش به گسستن زنجیرهای امپریالیستی بوده و اشکال گوناگون ستم بر زن را بدون قید و شرط و ملاحظه افشاء می‌نماید. به همین علت بود که در اولین اقدام توسط اخوان المسلمین (احزاب جهادی) تلاش برای عقب زدن زنان از جبهات جنگ و خانه‌نشینی نمودن آن‌ها نمودند. هر قدر که احزاب جهادی قدرتمند شدند به همان اندازه زنان از جبهات جنگ عقب رانده شدند و خانه نشین گردیدند.

جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" عقب‌مانده‌تر از جنگ مقاومت علیه استعمار کهن انگلیس بود. زیرا زنان افغانستان در مبارزات ضد استعماری انگلیس سهم بزرگ و فعالی داشته اند. اما سیستم حاکم مردسالار هیچ‌گاه یادی از قهرمانی‌ها و فداکاری زنان ننموده و همه‌ای فداکاری و افتخارات را به مردان ارتباط می‌دهد. سیستم حاکم مردسالار با سرکوب زنان به مسخ چهره حقیقی انسانی زن پرداخته و می‌پردازد.

در قرن نوزدهم بعد از این که امپریالیزم انگلیس افغانستان را به اشغال خود درآورد و بر اوضاع اقتصادی - سیاسی افغانستان مسلط گردید. مردم سلح‌شور افغانستان آرام ننشسته و به مبارزات مسلحانه و بی‌امان خویش علیه استعمارگران انگلیسی ادامه دادند.

در این مبارزه تنها شاهان و مردان درگیر جنگ نبودند، بل که زنان در کنار مردان سهم به سزائی داشتند. زنان علاوه بر این که وظیفه داشتند تا آذوقه و مهمات جنگی را به جبهات برسانند، سلاح بدست گرفته و شجاعانه علیه امپریالیسم انگلیس جنگیدند و با سرودن اشعار حماسی جوانان را به مبارزه تشویق و تحریک می نمودند.

تاریخ شاهد و گواه آن است که زنان افغانستان در جنگ ضد استعماری امپریالیسم اشغالگر انگلیس بیانگر قوی ترین احساسات وطن پرستی و ملی بوده و در جنگها شجاعانه سهمیم بودند، و در برابر مهاجمان انگلیسی شجاعانه جنگیدند. بسیاری آنها جان باختند، زخمی شدند و در عین زمان برادران، فرزندان و شوهران شان را به جنگ تشویق و ترغیب می نمودند. آنها مرگ را بر بی ننگی و تسلیم به دشمن ترجیح می دادند. این زنان از هر قوم و ملیتی که بودند، شهامت و شجاعت خود را به خوبی نشان دادند و نام پرافتخار شان را جاودانه ساختند. اما با کمال تأسف که تاریخ مردسالار افغانستان تمام این افتخارات را به شاهان و امرا نسبت داده و می دهد. ولی در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم "شوروی" و رژیم دست نشانده شان، احزاب ارتجاعی جهادی موافقی در مقابل زنان ایجاد نموده و آنها را از اشتراک جنگ مقاومت محروم ساختند. امپریالیستهای غربی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا از این کار حمایت به عمل می آوردند.

در سال 1360 خورشیدی (1981 میلادی) مدارس دینی در پاکستان بروی مهاجرین افغانستانی باز شد. این مدارس از طرف آی اس آی پاکستان، جمعیت العلمای پاکستان تحت رهبری مولوی فضل الرحمن (پدر طالبان) و امپریالیسم آمریکا مورد حمایت قرار داشت و از طرف عربستان سعودی حمایت مالی می گردید. این مدارس سال به سال گسترش می نمود. در این زمان امپریالیسم آمریکا طلبه مدارس دینی را بهترین نیروی حاضر و آماده خدمت برای خود در آینده افغانستان تشخیص داده بود. به همین علت عربستان سعودی را مرتباً به کمک مالی این مدارس تشویق می نمود.

ارتباط و حمایت امپریالیسم آمریکا با طالبان را از قول میشل شوسو دوفسکی، استاد اقتصاد دانشگاه اوتاوا در کانادا و مدیر "مرکز پژوهش جهانی شدن" می شنویم:

«آژانس اطلاعاتی مرکزی از آی اس آی پاکستان استفاده می کرد تا در آموزش مجاهدین نقش عمده داشته باشد. در مقابل، آموزش چریکی تحت حمایت سیا با آموزش های اسلامی در می آمیخت. به کمک بنیادگرایان وهابی، چندین باب مدرسه دایر شد که هزینه اش را عربستان سعودی می پرداخت: «دولت آمریکا بود که از ژنرال ضیاءالحق، دیکتاتور پاکستان برای ساختن هزارها مدرسه مذهبی حمایت کرد و از همین مدرسه ها بود که جوانه های طالبان سر بر آوردند.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 36)

بعد از شکست سوسیال امپریالیسم "شوروی" در افغانستان و سرنگونی رژیم دست نشانده شان و قدرت گیری احزاب جهادی در هشت ثور 1371 خورشیدی، شورای علمای جمهوری اسلامی افغانستان فتوای نامه مبنی بر این که زنان دیگر نمی توانند بر دوایر دولتی و غیردولتی کار کنند و بستن مکاتب دخترانه صادر گردید، اما جنگ های ارتجاعی داخلی خانمان سوز این فرصت را به آنها نداد تا فتوانامه شان را عملی سازند، این درامه توسط امارت اسلامی افغانستان تکمیل گردید.

جنگ های ارتجاعی داخلی بعد از وقوع حادثه هشت ثور 1371 خورشیدی در حقیقت صف بندی میان امپریالیسم آمریکا و متحدینش با امپریالیسم روسیه و متحدینش بود. در این جنگها امپریالیسم آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی از گلبندین حمایت می کردند. زمانی که ناکارایی گلبندین برای امپریالیسم آمریکا به اثبات رسید به سازماندهی سیاسی - نظامی طلبه های مدارس دینی پاکستان پرداخت و به کمک پاکستان طالبان را وارد جنگ ارتجاعی افغانستان نمود. در این جنگ ارتجاعی افسران پاکستانی در ترکیب نیروهای رزمی طالبان شرکت داشتند و از اولین عملیات طالبان تا فتح کابل افسران پاکستانی در صفوف طالبان جنگیدند. بصورت عمده از همین کانال های سیاسی و نظامی دولتی و غیردولتی پاکستان به حمایت امپریالیسم آمریکا بود که به تدریج مجاهدین عرب و غیرعرب از کشورهای مختلف اسلامی برای حمایت از طالبان به افغانستان سرازیر شدند و افغانستان را به لانه تروریسم تبدیل نمودند. به این طریق طالبان توانستند که در 27 سپتامبر 1996 کابل را تصرف نموده و به حاکمیت سیاسی مجاهدین پایان دهند و امارت اسلامی را با خشن ترین شیوه شوونیسم جنسیتی و میلیتی برقرار سازند.

طالبان در دوران حاکمیت امارت اسلامی شان، بنیادگرایی مذهبی را به سرحد جنون مذهبی رساندند. این عمل کرد طالبان نه تنها که مورد تأیید امپریالیزم امریکا قرار داشت، بل که عربستان سعودی، امارات متحده و دولت پاکستان نیز از این بنیادگرایی حمایت نمودند، چرا؟ جواب این سوال را از قول روبرت دریفوس نویسنده و روزنامه نگار امریکایی و سردبیر مجله "ملت" پی می‌گیریم:

«خیزش یک‌باره و زودگذر طالبان در افغانستان ویران از جنگ، بحران سوم در دهه ی 1990 بود که سیاست‌گزاران ایالات متحده را به چالش خواند. کتاب "احمد رشید" با نام "طالبان: اسلام ستیزه گر، نفت و بنیادگرایی اسلامی در آسیای میانه" پژوهشی برجسته درباره‌ی پیدایش، رشد و صعود طالبان به قدرت است. رشید، گزارشگر و مامور پاکستانی بود که سال‌ها رویدادهای افغانستان و سازمان امنیت پاکستان را پوشش می‌داد. بگفته‌ی رشید، طالبان نه تنها قویاً از سوی عربستان سعودی حمایت مالی می‌شد و نه تنها سازمان امنیت پاکستان نیروی اصلی پس پرده‌ی پیروزی طالبان در افغانستان اسیر در چنگال خدایگان جنگ بود، که ایالات متحده نیز طالبان را پشتیبان بود. رشید می‌نویسد: "در میانه‌ی 1994 تا 1996، ایالات متحده‌ی آمریکا بوسیله‌ی متحدانش یعنی پاکستان و عربستان سعودی از طالبان حمایت سیاسی کرد، دلیل واشنگتن برای چنین حمایتی، به زعم او، ماهیت ضد ایرانی، ضد شیعه و هوادار غرب طالبان بود. آمریکا چون در اندیشه‌ی اجرای پروژه‌ی یونوکال [پروژه‌ی احداث خط لوله‌ی ترکمنستان از طریق افغانستان] بود، حمایت خود را از طالبان در میانه‌ی 1995 تا 1997 بیش‌تر نیز کرد." (روبرت دریفوس – بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی – صفحه 242)

امپریالیزم امریکا در طول دوران حکومت امارت اسلامی افغانستان در حالی که به خوبی می‌دانست که القاعده و چندین گروه بنیادگرائی مذهبی در افغانستان فعالیت دارند، حتی یک کلمه در مورد جنون مذهبی، و هم‌چنین ستم جنسی و ستم میلیتی طالبان و بقیه گروه‌های بنیادگرا، نه گفت و نه هم چیزی نوشت. زیرا طرح و پلان امریکا طبق خواست شرکت غول پیکر امریکایی (یونیکال) کشیدن لوله‌ی گاز و نفت ترکمنستان از طریق افغانستان و پاکستان به هندوستان و انتقال آن به اروپا بود. در آن زمان خلیل زاد و کرزی نماینده حقوقی شرکت یونیکال بودند و در ضمن کرزی و پدرش از جمله طالبان فعال بودند. تمام کمک‌های یونیکال از طریق کرزی و پدرش به طالبان می‌رسید. اسناد تاریخی امریکا نشان دهنده آنست که کلنتن در اوت 2000 طرحی را پشت پرده روی دست گرفته بود که سه نفر (خلیل زاد، حامد کرزی و اشرف غنی) در رابطه با طالبان قرار گیرند. طبق این طرح حامد کرزی به عنوان سفیر امارت اسلامی در امریکا معرفی گردد. اما حمله به برج‌های دو قلو این طرح را وارونه ساخت. در "مذاکرات صلح" میان امریکایی‌ها و طالبان دیده شد که خلیل زاد به عنوان نماینده ویژه امریکا با طالبان در دوحه قطر نقشش را به خوبی ایفاء نمود و اشرف غنی نیز طبق پلان امریکا در فروپاشی رژیم و بازگشت دوباره طالبان به قدرت، بدرستی نقش بازی نمود. طبق پلان امریکا کرزی در افغانستان باقی ماند تا سیاست‌های شیطنت‌آمیز و پنهانی امریکا را با طالبان به کرسی نشاند و راه را برای سلطه‌ی بی‌چون و چرای طالبان هموار سازد. بدون شک که طرح کلنتن بعد از بیست سال توسط این مثلث شوم (خلیل زاد، کرزی و اشرف غنی) در افغانستان جامه عمل پوشید و امپریالیزم امریکا روابط دیپلماتیک خود را با طالبان برقرار نموده و بالاخره امارت اسلامی را به رسمیت می‌شناسد.

«دولت اسلامی طالبان، با حمایت آی اس آی پاکستان، که زیر نظر سیا بود، به طور کلی منافع جغرافیای سیاسی امریکا را تأمین می‌کرد. بی‌تردید همین نکته نشان می‌دهد که چرا واشینگتن چشمش را بر روی حکومت وحشت طالبان بسته بود و پایمالی بی‌شرمانه حقوق زنان و بستن مدرسه‌های دخترانه و اخراج زنان شاغل از سمت‌های دولتی و اجرای "قوانین کیفری شریعت" را نادیده گرفته بود.» (میشل شوسو دوفسکی – جنگ و جهانی سازی واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر – صفحه 43)

«وقتی طالبان کابل را در 1996 تصرف کردند، واشینگتن سخنی نگفت. چرا؟ زیرا رهبران طالبان کمی بعد در راه هیوستن تگزاس بودند تا مدیران شرکت نفت یونوکال پذیرای شان شوند... یک دیپلمات امریکایی گفت: «طالبان احتمالاً مثل سعودی‌ها تحول خواهند یافت» او شرح داد که افغانستان بدل به مستعمره نفتی امریکا می‌شود، سودهای کلانی برای غرب وجود دارد، اما مردم‌سالاری در آن وجود نخواهد داشت. زنان به طور قانونی شکنجه خواهند شد. او گفت: «با این قضیه میتوان کنار آمد.»

مهر تأیید واشینگتن بر رژیم طالبان به جای اتحاد شمال بخشی از "بازی بزرگ" و رقابت فزاینده میان مجتمعات روسی و امریکایی برای کنترل ذخایر نفت و گاز و مسیرهای خط لوله از قزاقستان و ترکمنستان بود. در اوایل سال 1397، کارگزاران طالبان در دفتر

یونوکال در تگزاس جلسه داشتند.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 112 و 113)

روی این ملحوظ بود که امپریالیزم در طول پنج سال دوره امارت اسلامی چشم خود را بر روی دهشت و وحشت طالبان بست و با شکنجه به اصطلاح قانونی زنان در امارت اسلامی کنار آمد. حالا که طبق منافع خود دوباره طالبان را در افغانستان به قدرت رسانده است نیز با طالبان کنار می آید و "چشمش را بر روی حکومت وحشت طالبان" خواهد بست.

این مسایل به خوبی بیان گر آنست که امپریالیزم جهانی تحت رهبری امپریالیزم امریکا به هیچ وجه مدافع حقوق زنان نبوده و نیست، بل که به دنبال منافع خود می باشد. زمانی که منافعش تقاضا نماید، حاضر است تمام چیز را به پای منافع خود قربانی نماید.

وقتی که امپریالیزم امریکا به اهدافش نرسید و نتوانست توسط طالبان ساحه نفوذش در آسیای میانه را گسترش دهد و نفت و گاز آسیای میانه را بدست آورد تصمیم به اشغال افغانستان گرفت. حادثه 11 سپتامبر 2001 بهترین روپوشی برای تجاوز و اشغال افغانستان برای امپریالیزم امریکا گردید. امریکا در هفتم اکتوبر 2001 به بهانه "آزادی زنان از چنگال طالبان قرون وسطایی" و " مبارزه علیه تروریسم" از طریق هوا و زمین به افغانستان حمله نمود و طالبان شکست خورده متواری گردیده و به پاکستان پناهنده شدند. افغانستان به اشغال امپریالیست ها تحت رهبری امپریالیزم امریکا در آمد. امپریالیزم اشغال گر امریکا به شکل دهی نظام دست نشانده خود پرداخت.

گرچه در این دوره از لحاظ ظاهری تفاوت های با دوره طالبان بوجود آمد، به زنان حق بیرون شدن از خانه داده شد، و از حق تحصیل و حمام رفتن نیز بهره مند شدند و چند زن تسلیم شده و مرتجع به چوکی های بلند دولتی بالا کشیده شدند، اما در حقیقت رژیم دست نشانده تفاوت چندانی با دوره طالبان نداشت. زیرا مادر در مقابل چشمان فرزندانش در خانه اش مورد تجاوز وحشیانه نیروهای مسلح قرار گرفت و دختر به جرم دوست داشتن بچه ای یا زنده بگور گردید (مانند دختر بدخشانی) و یا از طرف فامیل به وحشیانه ترین شکلش به قتل رسید. حق طلاق و حق کنترل بر بدن از زنان گرفته شد و نکاح دختر صغیر مشروعیت پیدا نمود.

هزاران زن جوان مثله گردیدند، و تعدادی زیادی از زنان مورد تجاوزات جنسی قرار گرفتند و حتی بسیاری بعد از تجاوز به قتل رسیدند مانند شکیلا در بامیان. نمونه برجسته این ستم بر زنان قتل فرخنده در ملأ عام است که در حضورداشت و حتی هم کاری پولیس رژیم پوشالی در زیر بال و پر اشغال گران صورت گرفت. از قتل نادیا انجمن شاعره جوان و هزاران زن دیگر یادآوری می نمایم.

در زمان رژیم پوشالی زیر بال و پر اشغال گران حتی زنان حق اعتراض علیه ایدئولوژی و فرهنگ حاکم را نداشتند و اگر حکمی در مورد فرودستی زنان صادر می شد و زنان آن را نمی پذیرفتند و اعتراض می کردند ارگان سرکوب گر به وحشیانه ترین شکلی زنان را سرکوب می نمود. بهترین نمونه این ستم گری و سرکوب زنان، بعد از نوشتن "قانون احوالات شخصیه اهل تشیع" و تظاهرات زنان علیه مساله تمکین و عدم قبول این قانون که منجر به سرکوب مسلحانه و کشتن دو نفر شان گردید، می باشد. بعد از این سرکوب وحشیانه هیچ گاه زنان دیگر جرأت نکردند تا صدای شان را علیه این قانون و یا بقیه قوانین صادره بلند کنند. حمله بالای زنان در زیر سلطه اشغال گران امپریالیست صورت گرفت، اما این دوسیه مانند بقیه دوسیه های ستم جنسی بسته شد و هیچ گاه کسی سراغ آن را نگرفت. اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا با مهر سکوت بر لب، این جنایت را تأیید نمودند.

رژیم پوشالی و اشغال گران امپریالیست برای فریب اذهان زنان ستم دیده افغانستان در تمامی ولایات کشور زیر نام دفاع از حقوق زنان به اصطلاح شلترها و خانه های "امن" ایجاد نمودند، تا زنانی که مورد ستم خانوادگی قرار می گیرند در شلترها و یا خانه های "امن" برده شوند، تا از ستم جنسی محفوظ بمانند!؟

زنان ستم دیده افغانستان این مطلب را خوب به خاطر دارند که تمامی شلترهای "وزارت امور زنان" و "ریاست های امور زنان" در ولایات و حتی "خانه های امن" ریاست به اصطلاح کمیسیون مستقل حقوق بشر در افغانستان به فاحشه خانه های قلدرمنشان دولتی تبدیل شده بود. زنانی که هیچ پناه گاهی نداشتند به این شلترها و یا "خانه های امن" مراجعه می نمودند تا از گزند ستم جنسی در

امان بوده و مصئون بوده و حداقل از مرگ جلوگیری نمایند. این زنان هیچ‌گاهی فکر نمی‌کردند که بدست گرگ‌های وحشی‌ای می‌افتند که به وحشیانه‌ترین شکل مورد تجاوزات جنسی قرار می‌گیرند.

اعمال فشار بر مردم، قتل و قتال، دزدی، چور و چپاول، اختطاف گسترده، باج‌گیری، تجاوزات جنسی به شکل وحشیانه، بریدن گوش و بینی زنان، قطع نمودن انگشتان دست و پای زنان، سوزاندن شان و بالاخره به قتل رساندن زنان روز بروز قوس صعودی خود را پیمود. بعد از این هم این ستم به وحشیانه‌ترین شکلش به پیش می‌رود.

در مدت بیست سالی که اشغال مستقیم نظامی افغانستان و عمر رژیم پوشالی گذشت، روز بروز طشت رسوایی شان بیش‌تر از پیش از بام افتاده و چهره‌ خائنانه و زن ستیزانه شان افشاء گردید. جرایم جنایی در افغانستان روز به روز افزایش یافت و زنان به بدترین شیوه غیر انسانی مورد ستم قرار گرفتند.

همان‌طوری که امپریالیست‌ها تحت رهبری امپریالیزم امریکا در زمان پنج سال حاکمیت طالبان در مورد ستم جنسی وحشیانه طالبان سخنی نگفتند و با امارت اسلامی شان کنار آمدند، به همان گونه با ستم جنسی احزاب ارتجاعی جهادی نیز جور آمد نمودند و اینک که طالبان را دوباره به قدرت سیاسی رساندند با این ستم نیز کنار خواهند آمد. تمام این جور آمدن‌ها به خاطر حفظ منافع اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان و تحمیل شرایط قرون وسطائی بر مردم ستم‌دیده افغانستان و بخصوص زنان این کشور می‌باشد.

مردسالاری و سرکوب زنان سازمان یافته‌ترین شکل قدرت در جهان است. فقط با اتکا به قدرت سیاسی است که زنان سرکوب می‌شوند، مردسالاری که زنان را سرکوب می‌کند فقط پدر، برادر و شوهر نیست، بل که نظام اقتصادی - اجتماعی است که قدرت سیاسی را در دست دارد. این قدرت سیاسی پشتوانه همه ستم‌گران و بخصوص ستم‌گران خانگی است. در حقیقت مبارزات زنان انقلابی در هر گامی که بر می‌دارد با این سیستم رو در رویند و این سیستم سیاسی را به مصاد می‌طلبد. از این رو مبارزات زنان یک مبارزه سیاسی است، چون این مبارزه سیاسی است، لذا رو در روی قدرت سیاسی حاکم افغانستان قرار می‌گیرند.

اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا بعد از بیست سال اشغال مستقیم نظامی متوجه گردیدند که هیچ امکان ندارد که دیگر بتوانند به این شیوه افغانستان را به انقیاد شان نگه دارند، این از یک سو، و از سوی دیگر روابط نزدیک طالبان به امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین آن‌ها را وادار نمود تا مستقیماً بدون حضور داشت رژیم پوشالی باب مذاکره را بازکنند و بعد از 18 ماه "توافق‌نامه صلح" با طالبان را به امضاء رسانند. بعد از امضای "توافق‌نامه صلح" با طالبان، امپریالیزم امریکا به این نتیجه رسید که از خیر دولت ائتلافی رژیم پوشالی با طالبان بگذرد و باید رژیم پوشالی اشرف غنی را عقب زند و قدرت را دوباره به طالبان تسلیم نماید. این کار در 24 اسد 1400 خورشیدی با حضورداشت هزاران نیروی نظامی اشغال‌گران امپریالیست صورت گرفت و طالبان برای بار دوم بر اریکه قدرت پوشالی تکیه زدند.

بعد از قدرت‌گیری دوباره طالبان در افغانستان و مسدود نمودن مکاتب و ادارات دولتی به روی زنان، بسیاری از زنان در داخل و خارج کشور علیه این اقدام طالبان دست به اعتراض زدند و خواهان به رسمیت شناختن حقوق زنان از طرف امارت اسلامی افغانستان گردیدند. از این جهت نمی‌توان از این اعتراض حمایت نکرد و شجاعت زنان را مورد ستایش قرار نداد، اما از آن‌جایی که زنان در این اعتراضات از "جامعه جهانی" و امریکایی‌ها خواستند که از حقوق شان دفاع نمایند، باید با صراحت بگوئیم که این اعتراضات نه تنها نمی‌تواند مسیر درست و اصولی برای آزادی زنان به‌پیماید، بل که بیش‌تر از پیش مسیر انحرافی و سردرگمی را خواهد پی‌مود.

امپریالیزم امریکا و "جامعه جهانی" یعنی متحدین امریکایی‌ها به هیچ‌وجه خواهان مهار نمودن موج بنیادگرایی را ندارند. سیاست خارجی امریکا عبارت است از حفظ بنیادگرایی مذهبی و حفظ تروریسم و به همان‌گونه اعمال ستم جنسی و میلیتی. بعد از جنگ جهانی دوم تا امروز بنیادگرایی مذهبی بهترین نیروی حاضر و آماده خدمت به امپریالیزم امریکا و متحدینش بوده و می‌باشد. امپریالیزم امریکا با رشد بنیادگرایی مذهبی در این مدت، نه تنها توانست امپراطوری روسیه را متلاشی نماید، بل که با رشد بنیادگرایی توانست که جلو مبارزات آزادی‌بخش ملی و مبارزات زنان را در خاورمیانه و آسیای میانه سد نماید.

امپریالیسم به خوبی می‌داند که رشد بنیادگرایی سبب براندازی نهادهای غیرمذهبی گردیده و نهادهای مذهبی را جای‌گزین آن می‌نماید. در چنین شرایطی عمر رژیم‌های مذهبی طولانی‌تر از عمر رژیم‌های غیرمذهبی است. به همین علت بود که اشغال‌گران امپریالیست قدرت سیاسی را در افغانستان برای بار دوم به طالبان سپردند.

امپریالیسم امریکا و متحدینش، بنیادگرایی مذهبی را بدین علت رشد می‌دهند که به اختلافات قومی، اجتماعی، میلیتی و جنسی دامن می‌زند و دامن زدن به اختلافات، توانایی مردم را در سازمان دادن علیه امپریالیسم متزلزل و ناتوان می‌سازد. امپریالیسم امریکا به هیچ‌وجه با روی کارآوردن طالبان ناسازگار نیستند، فشار آوردن به روی طالبان زیر نام "حقوق بشر" و "حقوق زنان" از جمله بازی‌های شیطنت آمیز و پنهانی امپریالیسم امریکا با طالبان است، تا به این صورت آبروی از دست رفته خود را دوباره احیاء کند. امپریالیسم امریکا از امارت اسلامی طالبان دفاع خواهد کرد و آن را به رسمیت خواهد شناخت، زیرا امریکا از رشد بنیادگرایی طالبی در افغانستان به عنوان وسیلهٔ خلع سلاح جنبش‌های اجتماعی، ملی و آزادی‌بخش استفاده خواهد نمود. زیرا امریکا بیش‌ترین بیم و هراس از چنین جنبش‌هایی دارد. هدف دیگر امریکا از استقرار امارت اسلامی به عنوان یک رژیم خودکامه مذهبی در افغانستان کنترل سوسیال امپریالیسم چین و امپریالیسم روسیه از طریق همین رژیم خودکامه مذهبی است.

با کمال تأسف که اکثریت زنان و بخصوص زنان تحصیل کرده نسبت به جایگاه مذهب و قدرت سیاسی حاکم هیچ‌گونه آشنائی ندارند و همان نکاتی را زمزمه می‌کنند که سیستم مردسالار حاکم که حامی ستم بر زن و مالکیت خصوصی است به آن‌ها دیکته می‌نماید. این بزرگ‌ترین ضعف جنبش زنان در کشور ما است. زنانی که شناخت کامل از مذهب و قدرت سیاسی حاکم نداشته باشند، در ابهامات غرق اند و امکان بدام انداختن شان از طرف امپریالیست‌ها و امارت اسلامی طالبان بیش از حد زیاد است. همان طوری که در بیست سال گذشته اکثریت زنان در ابهامات غرق بودند و فکر می‌کردند که اشغال‌گران امپریالیست به خاطر نجات شان افغانستان را اشغال نموده و طالبان را سرنگون ساختند. امروز نیز در همان ابهامات غرق اند و فکر می‌کنند که با درخواست از طالبان و اشغال‌گران امپریالیست می‌توانند حقوق شان را بدست آورند. در حالی که تاریخ بیست سال گذشته افغانستان به خوبی نشان داد که امپریالیست‌های اشغال‌گر و در رأس شان امپریالیسم امریکا نه تنها مدافع حقوق زنان نبودند، بل که با بنیادگرایی مذهبی نیز هم‌نوا بودند. علت سپردن قدرت سیاسی برای بار دوم به طالبان این موضوع را از ابهام بیرون آورده است.

زنان باید این نکته را به خوبی درک کنند که ستم‌زدگی و تیره روزی زنان ناشی از مناسبات تولیدی ارتجاعی حاکم بر جامعه است. آزادی زنان جزء جدا ناپذیر از آزادی طبقه کارگر و کلیه زحمت‌کشان کشور است. پس زنان مبارز و انقلابی و ستم‌دیده کشور باید خود را جهت سرنگونی دولت طالبان و حامیان اشغال‌گر شان آماده ساخته و با کلیه ستم‌کشان کشور متحد شوند و بر بنای این جامعه کهنه بیرق آزادی و آزادگی را به اهتزاز در آورند. آزادی تعهد می‌خواهد و با زور بازو بدست می‌آید نه از طریق هدیه و ریفرم.

زنان ستم‌دیده کشور زمانی به آزادی می‌رسند که دوشادوش مردان انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر مبارزات خود را به پیش برند. همان طوری که هیچ انقلابی بدون شرکت زنان به پیروزی نمی‌رسد، به همان گونه جنبش زنان بدون رهبری طبقه کارگر هیچ ثمره‌ای در پی نخواهد داشت. زنان و مردان ارگانیزم یک اجتماع را می‌سازند، درحقیقت امر استخوان‌بندی اجتماعی بدون یکی از این دو ناقص می‌باشد. هیچ‌گاه نمی‌توان در استخوان‌بندی اجتماعی یکی از این دو جنس را نادیده گرفت.

زنان افغانستان نیاز به اتکاء به نیروی خود دارند، زیرا آزادی و برابری که از این طریق و بدست خود شان حاصل گردد، آزادی حقیقی و پایدار است و نسل آینده از آن احساس غرور خواهند نمود.

ستم بر زن در روبنا برجسته و عریان است. زنان افغانستان باید به این نکته توجه مبذول داشته باشند که روبنا را در ارتباط با زیربنا بررسی نمایند، زیرا با تغییر زیربنا، روبنا تغییر می‌کند. زمانی که طبقات حاکم ستم‌گر از مسند قدرت به زیرکشیده شوند و حاکمیت به دست طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش جامعه بی‌افتد، روبنا کاملاً دست‌خوش تغییر گردیده و به سرعت در جهت محو هر گونه ستم حرکت می‌نماید.

در جوامع طبقاتی خشونت علیه زنان بیان‌گر سیاست، فرهنگ و تفکر زیر دست بودن زن به شکل قهرآمیز آنست. هیچ‌گاه نمی‌توان این خشونت را مهار کرد مگر این‌که زیر دست بودن زنان سرنگون شود. سرنگونی زیر دست بودن زنان از راه ریفرم و مسالمت‌آمیز و یا حتی اصلاح قوانین امکان‌پذیر نیست، مگر سرنگونی کل نظام طبقاتی مردسالار در افغانستان و جهان.

امروزه کم نیستند زنانی که می‌خواهند جنبش زنان را به راه ریفرم و اصلاح در قانون بیندازند. چنین زنانی کسانی‌اند که خواب و خیال رسیدن به چوکی‌های بلند دولتی در امارت اسلامی طالبان را می‌بینند. و یا از چهره‌های معلوم الحال احزاب ارتجاعی جهادی و طالبانی‌اند. این زنان علاوه بر این‌که نمی‌توانند کار متمر ثمری برای زنان انجام دهند، بل‌که عملاً در خدمت امارت اسلامی و حامیان اشغال‌گر شان قرار گرفته و زنجیرهای ستم که برپایه قوانین سلطه‌مرد بر زن استوار است محکم‌تر می‌کنند. بدون شک که چنین زنانی از حمایت امپریالیست‌ها برخوردار‌اند و بالاخره از سفره روغن دار و چرب امارت اسلامی بی‌نصیب نخواهند شد. زنان مبارز و انقلابی باید که چهره چنین زنانی را فاش نموده و نقاب شان را به دور افکنند.

زنان ستم‌دیده و مبارز کشور باید بدانند که ستم بر زن با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی گره خورده است، محو این ستم فقط با انقلاب کردن امکان‌پذیر است. اما دامن زدن به جنبش زنان و تلاش برای رهائی زنان در افغانستان، می‌تواند که بسیاری از سنن و عنعنات مزخرف فیودالی را ضربت زده و رژیم پושالی امارت اسلامی را وادار به عقب‌نشینی نماید. یا عبارت دیگر هر قدر که جنبش زنان در افغانستان رشد نماید و در جهت رهائی زنان جدی‌تر عمل نماید به همان اندازه می‌تواند که پیروزی‌های را بدست آورد و مقدار زیادی بار ستم را کاهش دهد و خط و مرز دقیق میان جنبش رهائی بخش زنان و جنبش‌های ریفرمیستی که توسط NGO ها، مرتجعین و زنان تسلیم شده به اشاگران دامن زده می‌شود، بکشد.

زن اولین قربانی استعمار است و اولین بی‌دادگری طبقات با ستم مرد بر زن هم‌زمان بوده است. از زمانی که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید بوجود آمد، زن را وابسته به پدر و شوهر نمود و مهرتائید بر بردگی زن گذاشت، پایه بردگی زن علل اجتماعی و اقتصادی دارد. از زمان ایجاد طبقات زن بعنوان جنس درجه دوم قلم‌داد و قابل خرید و فروش، یا به عبارت دیگر بعنوان کالا عرضه گردید. از زمانی که حق مادری از جامعه برچیده شد، مرد فرمان‌روائی خانه را بدست آورد، زن تنزیل موقعیت نمود و برده خانگی گردید. از این زمان به بعد شرکت زنان در اجتماع و کارهای اجتماعی ممنوع گردید. زنان دیگر برای شوهران و فرزندان شان کار می‌کردند. «مالکیت خصوصی، همان‌گونه که روابط اقتصادی سیاسی را در جامعه بزرگ‌تر دگرگون ساخت، روابط بین زن و مرد را نیز در داخل خانواده تغییر داد... سرمایه داری صنعتی به مرحله‌ای رسید که تولید تقریباً منحصر اجتماعی، خارج از خانواده و به منظور مبادله صورت می‌گرفت و کار زن به کار خصوصی حفظ و مراقبت جهت استفاده خانواده تبدیل شد.» همان طوری که ستم بر زن با طبقات بوجود آمده با محو طبقات از بین می‌رود. برای از بین بردن ستم باید که زنان انقلابی همیشه آموزش خود را ادامه دهند و در جهت بسیج و سازماندهی زنان زحمت‌کش همت بگمارند و دوشادوش مردان مبارز و انقلابی برای تغییر بنیادی شیوه تولید و روابطدرون جامعه به مبارزه برخیزند. «ولی هیچ شکل سیاسی مبارزه آزادی زنان را تضمین نخواهد کرد مگر آن‌که خواهان تغییر بنیادی در شیوه تولید و روابط درون جامعه باشند، و قدرت سیاسی و اقتصادی را از دست مالکین و ستم‌کاران استثمارگر که زن را نیز جزئی از تملکات خود می‌داند، گرفته و از طبقه تحت ستم و رنجبر که اکثریت زحمت‌کشان جامعه را تشکیل می‌دهد نمایندگی نماید.» بناءً «وظیفه ما تبدیل سیاست به مقوله ایست که هر زن زحمت‌کش بتواند در آن سهمی داشته باشد.»

زمانی که کار اجتماعی به مردان و کارخانگی به زنان واگذار می‌شود همین نکته مادی است که به طبقات حاکمه این امکان را می‌دهد تا زنان را پرستار مردان سازند، و همین نکته بود که معنی و مفهوم زنان و فرزندان را تغییر داده تا آنان را تبدیل به وارثین خصوصی کارگران تابع و زیر دست کرد. برای زنان تولید مثل ذخایر تولید محسوب شد و از کار اجتماعی به کار خصوصی تغییر ماهیت داد. «زنان اکنون وارثین مردان را برای تصاحب اموال و موقعیت اجتماعی به دنیا می‌آورند.» زمانی که زن در خانه برای مصرف و مرد در کار تولیدی اجتماعی برای مبادله شرکت می‌کند آن‌گاه است که زن ملک خصوصی مرد بشمار رفته و تسلط مرد بر زن بیش‌تر می‌گردد. نظام‌های حقوقی و دیگر جنبه‌های ایدئولوژی که توسط طبقه حاکمه بوجود می‌آید در روابط زن و مرد تأثیر فراوان دارد، مردان را فرد بالغ اجتماع و زنان را پرستار خانگی به شمار می‌آورد.

بناءً هر جایی که ستم هست، مبارزه و مقاومت هم هست. زنان به اشکال گوناگون به مبارزه می‌پردازند، تا بر این بی‌عدالتی و مظالم اجتماعی خط بطلان بکشند، تا این شرایط غیر انسانی، خفت‌بار و ظالمانه را واژگون کنند. برای پیش‌برد چنین مبارزاتی بطور درست و اصولی آن، زنان به تشکیلات نیاز دارند که بتوانند تجارب شان را همگانی کنند، و در جهت بالا بردن آگاهی دیگران کوشا بوده و به بسیج همگانی به‌پردازند. زیرا بدون چنین تشکیلاتی، به مصاف طلبیدن رژیم پوشالی امارت اسلامی طالبان و حامیان اشغال‌گر شان غیر ممکن است. فقط با رهبری سالم و منظم طبقه کارگر است که زنان می‌توانند دوشادوش مردان انقلابی به مقاومت همه‌جانبه ملی مردمی و انقلابی به‌پردازند. اما امپریالیست‌ها و ایدئولوگ‌های بورژوازی شان تلاش دارند که زنان را به مبارزه فاقد محتوای سیاسی و ایدئولوژی پرولتری سوق داده و در امر وحدت زنان و مردان مبارز و ستم‌کش شکاف وارد ساخته و روحیه بی‌بندوباری بورژوازی را به جای مبارزه پیکار جویانه و آزادی‌خواهانه به زنان القاء نمایند.

همان‌طوری که قبلاً بیان گردید امپریالیست‌ها امریکایی و متحدین شان با زیر فشار گذاشتن و تحریم کدایی و بازی‌های پنهانی و پشت پرده با طالبان سر صدا راه انداختند تا زمانی که طالبان "حقوق زنان" را به رسمیت نشناسند و "حقوق بشر" را مراعات نکنند، این تحریم‌ها برداشته نخواهند شد. امپریالیست‌ها با این بازی‌های شیطنت‌آمیز و پنهانی شان فقط مردم افغانستان را مجازات می‌کنند و به این طریق تلاش دارند تا خود را مدافع "آزادی زنان" و "مدافع حقوق بشر" در مقابل شئون‌سیسم غلیظ طالبانی معرفی نمایند، تا از این طریق بتوانند مبارزات زنان را از مسیر اصلی اش منحرف نموده و نظام پوسیده قرون وسطایی را از گزند مبارزات آزادی‌بخش زنان محافظت نمایند. زیرا امپریالیست‌ها بخوبی درک نموده‌اند که جنبش زنان بهترین متحد توده‌های زیر ستم در نابودی جامعه کهن و ایجاد جامعه نوین می‌باشد.

زنان برای آن که بتوانند این موانع را برطرف سازند و شعار مقاومت همه‌جانبه ملی مردمی و انقلابی را در عمل پیاده نمایند باید که نه تنها علیه شوونیزم جنسی، بل که بطور جدی علیه ستم امپریالیستی، ستم طبقاتی و شوونیزم ملیتی در همه ابعاد مبارزه نمایند. زیرا تا زمانی که یک زن در جهان تحت ستم باشد، بشریت از قید ستم آزاد نخواهد شد. آزادی زنان بدون مبارزه علیه ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی در همه ابعادش غیر ممکن است.

اعتقاد ما این است که جنبش زنان افغانستان نیاز به سازمان دموکراتیک نوین زنان دارد. رسالت تاریخی زنان و مردان انقلابی است که برای تشکیل چنین سازمانی مبارزه نمایند. برای این که بتوانیم این رسالت خویش را بطور احسن انجام دهیم قبل از همه مردان نیاز دارند با شوونیزم مردسالارانه حاکم بر روح و روان خود مبارزه نمایند و بر آن تسلط حاصل نمایند. به همین ترتیب زنان نیاز دارند که با سلطه‌پذیری حاکم بر روح و روان خود مبارزه کنند و بطور کامل بر آن مسلط شوند.

اعتقاد ما این است که مردان مبارز و انقلابی باید در این مبارزه به زنان کمک نمایند تا روی پای خود بایستند و دوشادوش شان مبارزه نمایند، در غیر آن نه تنها جنبش زنان، بل که جنبش در کل از پیش‌رفت باز خواهد ماند، چنان‌چه بنا به دلایل فوق‌الذکر در چند دهه گذشته این جنبش از پیش‌رفت بازمانده است.

تجارب چندین دهه مبارزات کشور بیان‌گر آنست که بدون ایجاد سازمان دموکراتیک نوین زنان و جوانان تحت رهبری طبقه کارگر افغانستان نمی‌توان بر این موانع فایق آمد.